

مجلهء فردا

نشریهء

کلوب قلم افغانها

پرتو نادی

نوامیر دو هزارو دو
شهر پشاور

یک آینه و چند تصویر

شاید صنف چهارم یا پنجم بودم که با سید جمال الدین افغان آشنا شدم. با صنفها هر روز که به مکتب می رفتیم، کتابهای ما ورق می خورد و ما می رسیدیم به درس تازه و آن را با سرو صدا تکرار می کردیم. چنین بود که روزی در مضمون قرائت فارسی رسیدیم به درس سید جمال الدین افغان. در کتاب آن قدر اطلاعات گسترده در رابطه به اندیشه های سید وجود نداشت؛ ولی بیش از این اطلاعات محدود، تصویر سید بود که مرا زیر تاثیر آورده بود.

یادم می آید پیش از آن که به این درس برسیم، من هر باری که کتاب قرائت فارسی را می گشودم به آن تصویر نگاه می کردم. البته نه از آن جهت که چیزی از اندیشه و شخصیت علمی - فرهنگی سید سرم می شد؛ بل از این جهت که آن تصویر در نظرم چنان تجسمی عطوفت و مهربانی جلوه می کرد و مرا به سوی خود می کشید.

با تصویر سید پیوند ذهنی عجیبی داشتم و تا هم اکنون هر جایی که تصویر این اندیشه گر بزرگ را می بینم، لحظه هایی به آن خیره می شوم و همچنان فکرمی کنم که سید چه مردمهربان و صبوری بوده است. هر چند ظرف سالهای که با قلم و کتاب آشنا بوده ام، در ارتباط به زنده گی و پیوند های جهانی سید نوشته و آثاری خوانده ام و متوجه شده ام که پرسشهای در مورد شخصیت و رابطه های جهانی سید مطرح بوده است. از این مسأله که بگذریم نمی دانم با نام و تصویر محمود طرزی چه زمانی آشنا شده ام. حتماً این آشنایی در نتیجهء مطالعهء کتاب های غیر از کتاب های مکتب به من دست داده است.

تصویر محمود طرزی نیز همیشه برای من خیال برانگیز بوده است و همیشه به آن توجه کرده ام و به مردی اندیشیده ام که یک تنه می خواسته است یک رشته ارزشهای علمی - فرهنگی در جامعه را پی ریزی کند. پس از آشنایی محمود طرزی چیزی که در میان این دو تصویر برای من جالب بوده این است که یکی آن دیگری را در ذهن من تداعی کرده است.

فکرمی کنم تصویر محمود طرزی در همان نخستین لحظه های آشنایی مرا به یاد سید جمال الدین افغان انداخته بود و تا به امروز هر جایی که از سید جمال الدین نامی برده می شود نخستین نام دیگری که در ذهن من متبادر می گردد محمود طرزیست. به همین گونه جایی که نامی محمود طرزی را می شنوم یا می خوانم و یا به تصویر او نگاه می کنم، بیدرنگ به یاد سید جمال الدین افغان می افتم.

امروزه بسیاری از پژوهشگران بی علاقه نیستند که این دو دانشمرد بزرگ را باهم مقایسه کنند؛ ولی نمی دانم این پیوند ذهنی در میان این دو تن در ذهن من در همان دوران نو جوانی که هنوز در ارتباط به چگونه گی اندیشه و تلاشهای سیاسی - فرهنگی آن ها اطلاعاتی نداشتیم و شاید هم اطلاعات کوچکی داشتیم، چگونه به وجود آمده بود.

هم اکنون گاهی می پندارم که خداوند محمود طرزی را برای آن آفرید تا اندیشه های و تلاشهای اجتماعی - سیاسی سید جمال الدین را به فرجام برساند. با دریغ که تلاش های محمود طرزی نیز نیمه تمام رها شد و یک بار دیگر افغانستان نتوانست از چنین نعمتی بزرگ خداوندی، آن گونه که می بایست استفاده کند. بر اساس پژوهشهای که دانشمندان در ارتباط به اندیشه های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی این دو شخصیت گرانقدر کشور انجام داده اند می توان گفت که محمود طرزی به مانند سید جمال الدین شخصیتی بوده است کثیر الابعاد. هر چند سید جمال الدین در زنده گی خویش نه به امکانات تحقق اندیشهء پان اسلامیزم دست یافت و نه هم به ایجاد یک حکومت اسلامی نمونه موفق گردید. با این حال شماری از پژوهشگران بر این عقیده اند که تفکر او

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

بعد ها سرچشمه حرکت های بزرگی در جهان اسلام و سرچشمه حرکت های استقلال طلبانه در شماری کشور های خاور زمین گردید.

به باوری شماری از تاریخ نگاران امیر شیر علی خان با آن که اندیشه ها و تلاش های در جهت نوسازی زیرساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه روی دست داشت با وجود آن بنا بر هر دلیلی که بود اندیشه های اجتماعی - سیاسی سید را برناتافت تا این که سید دلزده، تنها با ارائه پیشنهاد های اصلاحی خود به امیر کشور را ترک کرد.

محمود طرزی هنگامی که به سال «1905» میلادی همراه با خانواده اش از ترکیه به کابل برگشت و به دربار امیر حبیب الله راه یافت چهل سال داشت. بدین گونه او این امکان را پیدا کرد تا پاره یی از نظریات و اندیشه های خود را جامعه عمل ببوشاند.

تلاش های اجتماعی - فرهنگی طرزی در دوران شاه امان الله تازه به ثمر نشسته بود که پیروزی امیر حبیب الله کلکاتی بر چنان تلاش هایی نقطه فرجام گذاشت.

طرزی سر انجام به مانند سید جمال الدین افغان کشور را ترک کرد و از طریق ایران به ترکیه رفت و در شهر استانبول مسکن گزین شد. تا این که به سال «1933» میلادی چهره در نقاب خاک کشید و در کنار مزار ابو ایوب انصاری در گورستان مشایخ آرام گرفت.

همان گونه که چراغ زنده گی سید جمال الدین نیز در همین شهر به خاموشی گراییده بود. افغانستان که روزگاری سید جوان را به سبب اندیشه های بزرگش نتوانسته بود تحمل کند، سرانجام به انتقال استخوان های او از ترکیه راضی شد و مقبره بزرگ و بلندی برایش در ساحه دانشگاه کابل ساخت. بدینوسیله نه از اندیشه های او؛ بل از استخوان های او تجلیل به عمل آورد. یک چنین نظریاتی وجود دارد که این اقدام دولت وقت افغانستان واکنشی بوده است در برابر ایران برای آن که در ایران چنین باوری وجود داشته است که سید جمال الدین نه از افغانستان؛ بلکه از ایران است؛ ولی طرزی همچنان در خاک تر کیه آرام خوابیده است.

می گویند او در روز های اخیر زنده گی به یاد یار و دیار به تلخی می گریست و این ترانه را با خود غمگینانه زمزمه میکرد:

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من
ایا کی کند قبرو کی دوزد کفن من
تابوت مرا بر سر کوهی بگذارید
تا باد برد خاک مرا در وطن من
*

شاید بتوان ابعاد شخصیت سیاسی - فرهنگی طرزی را به گونه زیرین خلاصه کرد.

* - طرزی اندیشه گریزگ سیاسی، مبارز و روشنفکر مشروطه خواه.

* - طرزی پایه گذار روزنامه نگاری نوین در افغانستان.

* - طرزی پایه گذار جنبش ادبی مشروطیت.

طرزی و رابطه او با جنبش مشروطیت

طرزی در کجای جنبش مشروطیت قرار دارد؟ در ارتباط به این پرسش پاسخ های گوناگونی وجود دارد. شماری از پژوهشگران که در ارتباط به سراج الاخبار و پیوند آن با جنبش مشروطه تحقیقاتی انجام داده اند بر این باور اند که محمود طرزی یکی از شخصیت های محوری جنبش مشروطیت بوده است.

پژوهشگرانی که چنین امری را عنوان کرده اند به چگونه گی نشراتی سراج الاخبار اشاره می کنند که این تشریح اگر نه به گونه مستقیم؛ بلکه به گونه غیر مستقیم کانون پخش اندیشه های مشروطه خواهی در کشور بوده است.

در نقطه مقابل چنین دید گاههایی؛ شمار دیگری از روشنفکران و آنهایی که جنبش های روشنفکری در افغانستان را دنبال کرده اند نقطه نظر های دیگری را در ارتباط به پیوند محمود طرزی با جنبش مشروطیت مطرح می کنند. از آن شمار اسماعیل اکبر بر این باور است که محمود طرزی با درک عمیقی که از وضعیت سیاسی - اجتماعی افغانستان و منطقه داشته، نخواست است که رسماً به عضویت جنبش مشروطیت در آید. او می گوید که طرزی اساساً با هر گونه حرکت تند روانه اجتماعی - سیاسی مخالف بود و با اضافه رویهای مشروطه خواهان نیز سر سازگاری نداشت.

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

البته این امر بدین مفهوم نیست که طرزی با حرکت پیش رونده جریانهای سیاسی مخالفت می کند؛ بلکه او هنوز افغانستان را آماده حرکتهای سیاسی - اجتماعی رادیکال نمی بیند و بیشتر علاقمند به حرکتهای اصلاحی و بدون سرو صداست.

بنا بر عقیده اسماعیل اکبر محمود طرزی در میان جنبش مشروطیت و شاه به گونه یک پل پیوند ایستاده است. در یک جهت به شاه تلقین می کند که جنبش مشروطه خواهان را بپذیرد، اندیشه و دیدگاههای آن ها را تحمل کند و در جهت دیگر به همکاران مشروطه خواه خویش نصیحت می کند که راه های اصلاحات گام به گام را پیشه کنند و از تند رویی های انقلابی دوری نمایند. شاید محمود طرزی چنین شیوه یی را از آن جهت انتخاب کرده است که خود سرکوبی خونین نخستین دسته از مشروطه خواهان را در 1909 میلادی به وسیله امیر حبیب الله شاهد بوده است و نگرانی داشته است که مبادا یک بار دیگر چنین حادثه یی به میان آید.

با این حال از همان آغاز همکاران محمود طرزی در سراج الاخبار چون عبدالهادی داوی، عبدالرحمان لودین، تاج محمد پغمانی، مولوی عبدالرب، فیض محمد ناصری، مولوی عبدالروف قندهاری و چند تن دیگر از شمار مشروطه خواهان، اندیشه گران و آزادی خواهان روزگار خود اند که به دور سراج الاخبار افغانستان گرد آمده بودند.

شاید موجودیت یک چنین شخصیت های روشنفکر و صاحب اندیشه در سراج الاخبار افغانستان بود که امروزه پژوهشگران این نشریه را نه تنها یکی از سرچشمه های تحریک تفکر در افغانستان؛ بلکه در هند، ایران و آسیای میانه نیز می دانند. گفته می شود سراج الاخبار در آن روزگار در میان آزادی خواهان و احرار منطقه دست به دست می گشته است.

با این همه مشکل عمده یی که در تعیین موقعیت محمود طرزی در جنبش مشروطیت می تواند وجود داشته باشد این است که این جنبش هیچگاهی تشکیلات منظم سازمانی نداشته است تا به ساده گی در یابیم که گرداننده گان اصلی جنبش در چه جایگاه های هابی قرار داشته اند.

طرزی و روزنامه نگاری نوین در افغانستان

در افغانستان از محمود طرزی چه در زمینه مطبوعات و چه در زمینه ادبیات با حرمت فراوان یاد می شود. شماری از پژوهشگران عرصه مطبوعات در نوشته های خود از او به حیث پدر مطبوعات نوین کشور یاد کرده اند. این امر گاهی در میان نسل جوان این توهم را به وجود آورده است که مطبوعات در افغانستان با محمود طرزی و نشریه او سراج الاخبار افغانستان به سال 1911 میلادی آغاز شده است. درحالی که نخستین نشریه در افغانستان به سال 1873 میلادی به دوران امیر شیر علی خان بر می گردد و این زمانیست که در شهر کابل نشریه «شمس النهار» در شانزده صفحه به قطع کوچک به نشرات آغاز می کند. در ارتباط به مدیر مسول النهار دیدگاههای گوناگونی وجود دارد شماری اعتقاد براین دارند که مدیر مسول آن قاضی عبدالقادر پشاوروی بوده است که به گفته بعضی از پژوهشگران در میان شهریان کابل به قادرو شهرت داشته است. میر غلام محمد غبار در افغانستان در مسیر تاریخ نیز از او به لقب قادرو یاد کرده است. غیر از این دکتور اسدالله حبیب در کتاب ادبیات دری در نیمه نخستین سده بیستم گفته است که اولقب رابل ملتری نیز داشته است. از یک چنین لقب هایی چنین بر می آید که او در میان شهریان کابل محبوبیتی نداشته است. هرچند میر غلام محمد غبار از قاضی عبدالقادر به حیث مدیر جریده نیز یاد کرده است با این حال زمانی که غبار به بررسی نحوه فعالیت های قاضی عبدالقادر در افغانستان می پردازد نتیجتاً او را یکی از جاسوسان علنی انگلیس در افغانستان می داند که توانسته خود را تا مقام منشی نظامی - سیاسی امیر شیر علی خان برساند.

استاد کاظم آهنگ در کتاب سیر ژورنالیزم در افغانستان گفته است که او بیست و هفت شماره شمس النهار را که در نزد روان شاد استاد جاوید وجود داشته برگ برگ بررسی کرده است و تنها در شماره نوزدهم سال دوم دیده است که مقاله یی زیر نام «عظ» از قاضی عبدالقادر به چاپ رسیده است و بس.

بررسی آهنگ نشان می دهد که بدون یک شماره، دیگر در تمام شماره های شمس النهار نام میرزا عبدالعلی به حیث مهتم نشریه ذکر شده است. نتیجه گیری آهنگ چنین است که میرزا عبدالعلی به صفت مهتم مجله در حقیقت گرداننده مسول سراج الاخبار بوده است. بدینگونه او را میتوان مدیر مسول نخستین نشریه در افغانستان گفت. در همین حال عقیده دیگری نیز وجود دارد که پیش از شمس النهار نشریه یز به نام کابل نیز وجود داشته است؛ ولی پژوهشگران عرصه مطبوعات این امر را کمتر می پذیرند. باری با استاد کاظم آهنگ در ارتباط به پیشینه مطبوعات در افغانستان گفتگویی داشتم او جداً بر این نکته تاکید کرد که مطبوعات

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

در افغانستان با شمس النهار آغاز می شود و موجودیت نشریه کابل در زمان شیر علی خان یا پیش از آن افسانه‌ی بی‌بیش نیست. این که این افسانه چگونه ساخته و پرداخته شده است خود پرسشی را در تاریخ مطبوعات افغانستان مطرح می کند.

واقعیت این است که تا کنون هیچ نسخه‌ی از این نشریه دیده نشده و حتا مدعیان موجودیت چنین نشریه‌ی کمتر توانسته اند تا اطلاعات مشخصی را در ارتباط به آن ارائه کنند.

از نشریه افسانه‌ی کابل که بگذریم پیش از سراج الاخبار افغانیه در افغانستان نشریه دیگری نیز وجود داشته است و آن سراج الاخبار افغانستان است که در 1906 میلادی به مدیریت مسوول مولوی عبدالرؤف قندهاری در کابل به نشرات آغاز کرده است.

در ارتباط به سراج الاخبار افغانستان این نظر مشترک در میان پژوهشگران عرصه مطبوعات وجود دارد که پس از انتشار نخستین شماره بنا بر فشار حکومت هند بریتانوی نشرات آن تعطیل گردید و افغانستان تا پنج سال دیگر بدون مطبوعات باقی ماند.

ولی نکته جالب این است که از یگانه شماره سراج الاخبار افغانستان تنها یک نسخه دیده شده است در حالی که از نشریه شمس النهار که 33 سال پیش از سراج الاخبار افغانستان به نشرات آغاز کرده بود بیست و هفت شماره دیده شده است. گفته می شود غیر ازین شماره‌های دیگری نیز از این نشریه در آرشیف ملی افغانستان و موزه بریتانیا نیز وجود دارد.

همچنان جای دارد این مسأله نیز در تاریخ مطبوعات افغانستان مطرح شود که چرا پژوهشگران به میرزا عبدالعلی گرداننده مسوول شمس النهار – این نخستین نشریه در کشور که دست کم چهار سال نشرات داشته است، لقب پدر مطبوعات نداده اند که به محمود طرزی؟

گذشته از این نمی دانم چرا پژوهشگران افغانستان کمتر علاقه گرفته اند تا در ارتباط به ابعاد گوناگون شخصیت اجتماعی – فرهنگی میرزا عبدالعلی تحقیقاتی را که شایسته اش است انجام دهند. اطلاعاتی را که ما امروز در ارتباط به ابعاد شخصیت میرزا عبدالعلی در اختیار داریم بسیار بسیار اندک است.

اهمیت کار میرزا عبدالعلی زمانی برجسته می شود که او در شرایطی به گرداننده گی شمس النهار پرداخته است که در افغانستان هیچ گونه تجربه‌ی در زمینه مطبوعات وجود نداشته است. با این حال پژوهشگران براین باور اند که شمس النهار از نقطه نظر نحوه استفاده از انواع گوناگون ژانر های مطبوعاتی نشریه قابل توجهی است. به هیچ صورت بی مورد نخواهد بود بگوییم که نشریه های سراج الاخبار افغانستان و سراج الاخبار افغانیه کار خود را بر زمینه های تجربه های شمس النهار آغاز کرده اند. این که چرا محمود طرزی در نوشته های پژوهشگران لقب پدر مطبوعات کشور را یافته است، من به پاسخ های گوناگونی بر خورده ام.

استاد کاظم آهنگ خود یکی از کسانی است که چنین مقامی را به محمود طرزی قایل است. او نه تنها از طرزی به حیث پدر مطبوعات کشور یاد می کند؛ بلکه طرزی را علامه بزرگی می داند که تا هم اکنون مطبوعات کشور نظیر او را ندیده است.

آهنگ عقیده دارد که طرزی مطبوعاتی را در افغانستان پایه گذاری کرد ه است که مطبوعات مستدام بوده است. افزون براین او نخستین کسی بوده است که جامعه فرهنگی افغانستان را با ژانر های گوناگون مطبوعاتی آشنا نموده و شگرد های نوین روزنامه نگاری در کشور را پیاده کرده است.

غیر از این طرزی در روزنامه نگاری خود شخصیت تاثیر گذاری بوده است چنان که در یک جهت سراج الاخبار افغانیه را به کانون پرورش روزنامه نگاری بدل کرده بود؛ بل در جهت دیگر بیشتر نشریه های دوره شاه امان الله خان و حتا نشریه های پس از آن دوره در چهره و شیوه ارائه اطلاعات متأثر از شگرد های مطبوعاتی بوده است که نخستین بار به وسیله محمود طرزی در افغانستان پیاده شده است.

به همین گونه آنهایی که در زمینه چگونه گی استفاده از زبان در شمس النهار و سراج الاخبار افغانیه تحقیقاتی انجام داده و یا این دو نشریه را از این نقطه نظر به گونه انتقادی خوانده اند، طرزی را پایه گذار نوع نثر ژورنالیستی در کشور نیز می دانند.

در همین حال شماری از روشنفکران افغانستان اهمیت روزنامه نگاری طرزی را در آن می بینند که او پیش از آن که یک روزنامه نگار باشد، یک متفکر مصلح سیاسی بزرگ است.

اسماعیل اکبر عقیده دارد که از این نقطه نظر طرزی نه تنها در تاریخ افغانستان؛ بلکه پس از سید جمال الدین افغان در تاریخ منطقه نیز از شمار اندیشه گران بزرگ به حساب می آید.

او عقیده دارد که پایه های فکری محمود طرزی بر بنیاد استقلال، آزادی، همبسته گی ملی، وطن دوستی، همبسته گی جهان اسلام و احترام به مقام انسان استوار است.

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

او کوشش می کرده است تا از هر امکانی و از جمله مطبوعات در جهت تحقق چنین اندیشه‌هایی استفاده کند. مخاطب او در ارائه چنین اندیشه‌هایی نه تنها روشنفکران و قشر آموزش دیده کشور است؛ بلکه او تلاش می کند تا خانواده‌های و حتی خود شاه رانیز در زیر چتر تربیت فکری خود قرار دهد. بر بنیاد چنین مسائلی اسماعیل اکبر باور دارد که طرزی نه تنها پرمطبوعات؛ بلکه پدر تفکر سیاسی در کشور نیز است.

طرزی و شعر معاصر افغانستان

محمود طرزی در مورد شعر بر خوردی داشته است که به تعبیری می توان آن را نوع بر خوری پرگماتیستی گفت. عنصر مفیدیت اجتماعی در شعر برای او اهمیت بیشتری داشته است تا عناصر زیبایی شناختی. او علاقه داشته است تا شعر به گونه صریح و عریان آن گونه سروده شود تا شنونده و خواننده بدون تأمل به اهداف و اندیشه‌های شاعر دست یابد. او از شعر اراده آن را داشته است که این نوع ادبی بتواند به ترقی اجتماعی و بهبود زنده گی اجتماعی یاری برساند. از این نقطه نظر او به مضمون شعر توجه بیشتری داشته است تا به فرم آن. طرزی عمدتاً شاعر مضمون است. او می کوشیده است تا خواننده از طریق شعر با دست آوردهای تازه علوم و تکنولوژی و تحولات اجتماعی آشنا گردد. چنین است که اهمیت دانش و سواد، و طن دوستی، اتحاد جهان اسلام، همبسته گی ملی، همبسته گی کشور های خاور زمین و به همین گونه تو صیف دست آورد های تکنولوژی مانند ماشین، ریل، تلگراف، هوا پیمای، ذغال سنگ و دیگر پدیده های از این دست موضوعات اصلی شعر او را تشکیل می دهد.

او زمانی که می گوید :

وقت شعرو شاعری بگذشت و رفت

وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت

در حقیقت به همان تصویر پردازیهای دور از ذهن شیوه هند، بیان مفاهیم انتزاعی و تشخیص بخشیدن به چنین مفاهیمی در شعر اشاره می کند که از نظر او دوران یک چنین شگرد هایی در شعر به پایان رسیده است. همان گونه که با درخشش مشعل علم و سپیده دم زنده گی مدنی دوران تاریک سحر و جادو تمام می شود.

او یک چنین شگرد های شاعری را سحر می داند و شاعر آن را ساحر نه آن شگرد های شاعری خود و یاران خود را. اگر طرزی شیوه شاعری خود را هم سحر می دانست در آن صورت جهت بیان این همه اندیشه ها و انتقاد های اجتماعی اش به شعر نمی پرداخت.

شاید پرسشی به میان آید که محمود طرزی چرا خواسته است در باره چنین موضوعاتی مثلاً در باره ذغال سنگ شعر بگوید؛ در حالی که می شد مزیت دست آورد های علم و تکنولوژی را به گونه گسترده تری با زبان نثر بیان کند. شاید دلیل این امر در این است که طرزی متوجه تاثیر کلام موزون در جامعه افغانستان بوده است.

نکته دیگری که در مورد محمود طرزی باید گفت این است که او یک اندیشه پرداز محض نیست؛ بلکه چه در زمینه اجتماعی و چه در زمینه های فرهنگی - ادبی، زمانی که اندیشه یی را مطرح می کند در گام بعدی در تلاش آن می شود تا آن اندیشه ها را در عمل پیاده کند و چه بسی که خود در این زمینه پیشگام می شود. چنان که در ارتباط به تحولی که طرزی در زمینه شعر در نظر داشت، منتظر واکنشی شاعران و جامعه ادبی آن روزگار افغانستان باقی نماند؛ بلکه با شور و هیجان به سرایش شعر در چارچوب اندیشه های پیشنهادی خود پرداخت.

با این همه تحقق پیشنهاد های طرزی نیاز به یک حرکت جمعی داشت از این رو او نیاز اجتماعی سرایش این گونه شعر را با شماری از پیش گامان شعر آن روزگار در میان گذاشت و از آن ها خواست تا شعر شان را از مضامین کهنه بپیرایند و نگذارند که شعر و نیروی سخنوری آن ها در دام گیسوان دلبران بلند قامت و چشم بادامی کماکان گیر بماند. یا نهایتاً میدانی باشد برای عشقهای عرفانی و مضمون سازی هایی به شیوه مغلق هندی.

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

به قول شاعر و ادیبان شناس کشور و اصف باختری شمار از شاعران همروزگار طرزی به پیشنهاد های او پاسخ مثبت دادند چنان که ملک الشعرا قاری عبدالله، استاد عبدالعلی مستغنی، عبدالهادی داوی، عبدالرحمان لودین و چند تن دیگر به میزان های متفاوتی پیشنهاد های طرزی در شعر های خود پیاده کردند. طرزی که در این عرصه چند گام پیش از دیگران به جلو بود، سرایش به این شوه را با جدیت و مسوولیت بیشتری پی گرفت و نمونه هایی را در سراج الاخبار انتشار داد. او بعداً گزینه یی از چنین شعر هایی را زیر نام محمود نامه یا « ادب در فن » که به گفته دکتور اسدالله حبیب در حقیقت « فن در ادب » بود به چاپ رساند. به گونه نتیجه گیری می توان گفت تحولی را که طرزی در زمینه شعر پدید آورد با مشکلات و موانع زیادی رو به رو بود که گاهی این تحول نتوانسته است در برابر چنان مشکلاتی غلبه نماید. نخست این که کم بها دادن به جنبه های زیبایی شناختی، توجه بیش از حد به مضمون، سبب شد تا شعر طرزی و شماری از همسنگران ادبی او در حد کلام موزون و مقفا تنزل کند.

اگر چنین شعری با جنبه های روشنگرانه اش توانسته بود خواننده را با پدیده ها و دست آورد های تازه علم و تکنولوژی آشنا کند؛ ولی در جهت دیگر نمی توانست نیاز عاطفی خواننده را بر آورده نماید. بدون شک آن شمار خواننده گانی که از مطالعه شعر هدف های زیبایی شناختی و ارضای نیاز های روانی را جستجو می کردند، نمی توانستند با شعر این شاعران رابطه ذهنی و روانی داشته باشند. شاید موجودیت چنین امری بوده است که شیوه طرزی در میان شاعران بعدی علاقمندان چندانی نیافت و این شیوه به تداوم منطقی خود نرسید.

دو دیگر این که تحول ادبی طرزی در زمینه شعر معاصر افغانستان نهایتاً تحولی بود در مضمون و این تحول مضمون نتوانست فرم مناسب خود را پیدا کند. ظاهراً طرزی متوجه چنین امری بوده و تلاشهای نیز داشته است؛ ولی تلاشهای او در این زمینه بسیار بسیار اندک است.

دکتور اسدالله حبیب در کتاب ادبیات دری در نیمه نخستین سده بیستم زیر عنوان « محمود طرزی در پی نوسازی شعر » به بررسی این بخش از کار های طرزی پرداخته است. علاقمندان می توانند به این بخش کتاب اسدالله حبیب مراجعه کنند.

در فشرده ترین زبان طرزی از نظر فرم یک شاعر محافظه کار است. شعر های او از نظر تکنیک، تصویر پردازی، ترکیب و آژگانی و صور خیال و جنبه های عاطفی از اهمیتی چندانی برخوردار نیستند. شاید بازتاب مضمون تازه در چنان فرم های کهن و آن هم بدون پرداخت های تصویری خود نوع تناقض در تحول شعری که او به راه انداخته بود به حساب می آید چنان که این تناقض نهایتاً سبب شد تا طرزی و همفکران ادبی اش نتوانند به مفهوم دقیق کلمه جریان نوی در شعر معاصر افغانستان پدید آورند. این نکته باشد به جای خود که تنها با به کار گیری اصطلاحات عرصه علم، تکنولوژی، سیاست و اجتماع نمی توان به کار نو سازی شعر پرداخت.

سه دیگر این که پیشنهاد های طرزی بیشتر در مقابل آن شاعران نظیره گوی قرار می گرفت که علاقه داشتند تا به تقلید از استادان مکتب هند و خاصاً بیدل شعر بسرایند. چنین شاعرانی بیشتر به بیان آن مضمون و اندیشه هایی می پرداختند که در شعر شاعران مکتب هند وجود داشت. مشخصاً جریان بیدل گرایی آن روزگار که با حلقه ادبی « بیدل خوانی » سردار نصرالله خان نایب السلطنه بیشتر تقویت می گردید، مانع بزرگی را در جهت رشد شیوه طرزی به وجود آورده بود.

با این همه به نظر من بزرگترین اهمیت کار طرزی در زمینه شعر این است که برای نخستین بار مضمون پردازی به شیوه قدما و خاصاً به شیوه بیدل را مورد سوال قرار داد.

این نکته که تحول مضمون در شعر محمود طرزی و همفکران مشروطه خواهش بعداً در دهه بیست و سی خورشیدی که نو جوی جدی تری در شعر افغانستان پدید می آید و سر انجام فرم خود را در شعرنیمایی پیدا می کند، به چه اندازه اثر گذار بوده است، موضوعی است که باید به آن پرداخته شود.

به هر صورت شماری از پژوهشگران عرصه ادبیات در افغانستان شعر دوره مشروطیت را به گونه مدخل شعر سیاسی در کشور می دانند.

نکته آخر این که سقوط شاه امان الله خان و رویکار آمدن امیر حبیب الله کلکانی و بعداً نادرشاه نه تنها بر بسیاری از تحولات اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی دوران شاه امان الله نقطه فرجام گذاشت؛ بلکه تحول ادیبی را که طرزی و یارانش به وجود آورده بودند نیز خاموش کرد.

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

پس از آن نه تنها تنور نظیره گویی گرم می شود؛ بلکه یک بار دیگر شاعران مداح میدان گسترده بی می یابند و باز قصیده پشت قصیده است که در وصف شاه سروده می شود و اما شاه نه تنها مشت مروارید؛ بلکه مشت نخودی هم در دهان شاعران نمی کند.

بدینگونه شعر افغانستان در این دوره از آن مضامین والای انسانی و روشنگرانه بی که در دوران شاه امان الله خان و پیش از آن داشته است تهی می گردد.

محمود طرزی و داستان نویسی افغانستان

طرزی را از شمار نخستین کسانی می دانند که متوجه اهمیت داستان نویسی در شکور شده است. به گفته استاد واصف باختری او در زمینه اهمیت داستان نویسی و شگرد های آن در چارچوب دریافت های که از داستان نویسی داشته است مقاله میسوطی در سراج الاخبار به نشر سپرده است همچنان این نظرنیز وجود دارد که او خود به نوشتن داستان نیز پرداخته است؛ ولی از چاپ داستانهای طرزی چه در زمان زنده گی اش و چه پس از آن خبری در میان نیست. تلاشهای طرزی در زمینه گسترش داستان نویسی در افغانستان مشخصاً به ترجمه های او بر می گردد، چنان که او آثار زیرین را از نویسنده فرانسه ژول ورن به فارسی دری ترجمه کرده و در کابل انتشار داده است.

* - جزیره پنهان

* - سیاحت در زیر بحر و سیاحت در جو هوا

* - سیاحت به دورادور زمین در هشتاد روز

طرزی همچنان در این زمینه نیز شماری از نویسنده گان را برانگیخت تا به نوشتن و ترجمه داستان بپردازند. هاشم شایق افندی که به سال 1333 خورشیدی چشم از جهان فرو بسته است از شمار نخستین نویسنده گانیست که با طرزی در این زمینه همنوایی نشان داده است. او نه تنها به ترجمه داستانهای از منابع ترکی اقدام کرد؛ بلکه خود نیز به داستان نویسی پرداخت.

به قول واصف باختری شاعر و ادبیات شناس کشور ترجمه های داستانی محمود طرزی رشته انتقاد هایی را د ر پی داشته است. مثلاً حیدر ژوبل ادبیات شناس کشور، احمد آرام دانشمند ایرانی و ناصر جان معصومی دانشمند تاجیک انتقاد هایی را مطرح کرده اند که طرزی در ترجمه هایش بیشتر به سلیقه های ادبی خود اتکا کرده و ترجمه بخشهایی از آثار ژول ورن را از نظر دور داشته است. با این حال طرفداران محمود طرزی می گویند که او در ترجمه های خود از شیوه ترجمه آزاد استفاده کرده و آن بخشهای آثار مورد ترجمه را که با وضعیت اجتماعی - فرهنگی افغانستان هم آهنگ نمی دیده و یا دست کم آن را غیر ضروری می دانسته ترجمه نکرده است

محمود طرزی و طنز نویسی در افغانستان

مساله دیگری را که می توان با قوت در کار های ادبی محمود طرزی مطرح کرد کاربرد قابل توجه طنز است که او در نوشته های خود از آن به پیمانه زیادی استفاده می کند. طرزی در یک جهت در نظم و نثر خود به نوع روشنگری اجتماعی - فرهنگی کی می پردازد در جهت دیگر او در انتقاد های سیاسی - اجتماعی اش از جامعه و نظام و حتی از شاه بیشتر از زبان طنز کار می گیرد.

از همین جهت شماری از پژوهشگران او را پایه گذار طنز نویسی در کشور نیز می دانند؛ ولی شمار دیگری از دانشمندان عرصه ادبیات بر این باور اند که طرزی به مفهوم و تعریف امروزی آن به نوشتن طنز نپرداخته است. به هر صورت می توان گفت که نوشته های طنز آمیز طرزی و دیگر علم به دوشان ادبیات مشروطیت بعداً در پایه گیری طنز نویسی در افغانستان بسیار موثر بوده است.

طرزی تقریباً در تمام ژانر های ژورنالیستی و ادبی از زبان طنز کار گرفته است و حتی دیده شده است که او گاهی خبر های داخلی و خارجی در سراج الاخبار را با نوع زبانی آمیخته با طنز ارائه کرده است.

استاد واصف باختری می گوید که در یاد داشتهای تاریخ نویس نامدار کشور زنده یاد میر محمد صدیق فرهنگ مطلبی جالبی و جود داشته است و آن این که باری یکی از شماره های سراج الاخبار به سبب انتشار

مجله فردا

نشریه

کلوب قلم افغانها

یک خبرشانسور گردید؛ بعداً یک فورمهء نشریه را که همان خبر در آن جای داشت بر کردند و به آتش کشیدند و به عوض آن فورمهء دیگری را با مطالب دیگر جا به جا کردند تا این که شماره اجازهء انتشار یافت. به قول استاد باختری در این یادداشت آمده است که در فورمهء به آتش کسیده شده خبر مشافرت امیر حبیب الله به جبل السرج با لحن و ارائهء طنزی به گونه زیرین انتشار یافته بود:

«مخبر ما از عاصمهء البلاد کابل اطلاع می دهد که دیروز دو ساعت گذشته از دسته پادشاه دل آگاه جم جاه انجم سپاه، با مصاحبین محتشم و خواتین حرم به عزم شکار سمائی عازم صیفیهء جبل اسراج گردیدند.»

گفته می شود که این خبر با چنین شیوه یی در دفتر یاد داشتهای شاد روان عبدالهادی داوی که از همکاران نزدیک و پیروان ادبی طرزی بوده است؛ نیز به ثبت رسیده است که بعداً در اختیار شماری از پژوهشگران گذاشته شده است.

البته یک چنین مسایلی آمیخته با طنز در شعر های محمود طرزی نیز دیده شده است؛ چنان که او شعری دارد به پیروی از قآنی که در آن می خواهد به امیر حبیب الله اندرز دهد که دیگر دوران شکار بونده گذشته است. کاروان تمدن با شتاب به پیش می رود و اگر کند تر از جای بجنبی دیگر کار از کار گذشته است.

بیا ببین که در جهان چگونه گشته کارها
جهان جهان ریل شد زمان زمان تارها
چه بحر ها که بر شده چه خشکه بحارها
چه کوهها شگاف شد، گذشت از آن قطارها
جهان جهان علم و فن زمان زمان کارها
بس است صید بونده میان کشتزارها

و مسالهء آخر.

با این همه هنوز می توان پرسشی را در ارتباط به جایگاه محمود طرزی در ادبیات معاصر افغانستان مطرح کرد و آن این که آیا محمود طرزی در ادبیات معاصر همان جایگاهی را دارد که در روزنامه نگاری کشور داشته است؟

شماری از پژوهشگران وقتی که به ارزشیابی کارهای ادبی محمود طرزی در زمینهء نظم و نثر پرداخته اند؛ یا به سبب جایگاه بلند سیاسی - اجتماعی طرزی و یا هم به سبب کارهای درخشان، ابتکاری و متفکرانه او در زمینهء روزنامه نگاری و شاید هم به سبب اندیشه های بلند و آزادیخواهانه و استقلال طلبانه او و یا هم به هر دلیل دیگری که بوده است دستخوش نوع احساسات شده اند. چنین پژوهشگرانی تصور کرده اند که تحول ادبی را که محمود طرزی در زمینهء مضمون شعر به وجود آورده و یا هم تلاشهای را که او در کلیت در ارتباط به ادبیات انجام داده است؛ از همان اهمیتی بر خوردار است که کارهای او در زمینهء روزنامه نگاری.

به پندار من اساساً محمود طرزی روزنامه نگار با محمود طرزی شاعر قابل مقایسه نیست. البته خدمات او در کلیت در زمینهء ادبیات بسیار قابل توجه و احترام بر انگیز است. دست کم از نظر کمی آثار زیادی از او در زمینهء نظم، نثر و ترجمهء آثار داستانی به یادگار مانده است. با این حال و قتی مقام و جایگاه یک شاعر و نویسنده در ادبیات یک کشور مطرح می شود دیدگاهها بیشتر به سوی کیفیت هنری - ادبی کارهای او باز می شود تا به کمیت آن. خیام و حافظ از نظر کمی کارهای چشمگیری ندارند؛ ولی این کیفیت کارهای ادبیست که آن دو چهرهء بزرگ را بر بلندترین قله های شعر فارسی دری جای داده است.

هرچند در ارتباط به ارثیهء ادبی محمود طرزی رشته تحقیقاتی در کشور انجام داده شده است با این حال اگر خواسته باشیم، جایگاه شایستهء محمود طرزی را در ادبیات معاصر کشور تعیین کنیم ناگزیر از آنیم که بدون هرگونه پیش داوری به بررسی گسترده تری در زمینه کیفیت کارهای ادبی او بپردازیم.

پایان